

جواب حضرت امام:

حضرت امام نیز نپذیرفته اند که آیه «لا ینال عهدی الظالمین» دلالتی بر «وضع مشتق برای اعم» داشته باشد. ایشان در رد این استدلال می نویسند:

«و الجواب: أن الظلم يشمل المبادئ المتصرمة و غيرها، و منصب الإمامة أمر مستمرّ باق، فلا بدّ مع من کون الموضوع هو الأشخاص و لو تلبّسوا بمثل المبادئ المتصرمة، فمن ظهر منه قتل أو سرقة فتأب فوراً تشمله الآیة، فإنّه ظالم فی ذلك الحین، فهو غیر لائق لمنصبها الّذی [هو] أمر مستمرّ، فلا بدّ أن یراد منها: أن المتلبس بالظلم و لو أنا لا یناله العهد مطلقاً. تأمل.

ثمّ إنّ سوق الآیة یشهد بأنّ الإمامة و الزعامة و السلطنة علی النفوس و الأعراس و الأموال أمر مهمّ، لا ینالها مثل إبراهيم خلیل الرحمن - مع رسالته و خلّته - إلاّ بعد الابتلاء و الامتحان و التمحيص و إتمامها، فمناسبة الحكم و الموضوع و سوق الآیة یشهدان بأنّ الظالم و لو أنا ما، و العابد للصنم و لو برهه من الزمان غیر لائقین لها.»^۱

توضیح :

۱. امامت امری مستمر است یعنی وقتی به کسی داده شد، دیگر باقی است و پس گرفته نمی شود.
۲. در حالیکه ظلم هم شامل آن دسته از کارهایی می شود که بقاء ندارند (مثل دروغ گویی که تمام می شود) و هم شامل آن اموری می شود که بقاء دارند (مثل عقائد و اخلاق سیئه)
۳. لذا کسیکه امام می شود، به سبب عنوان امام نشده است [یعنی زید امام است و نه غیر ظالم چراکه «غیر ظالم» عنوانی است که گاه هست و گاه نیست در حالیکه امامت برای زید همیشگی است] بلکه ذات آن شخص امام است.
۴. حال: اگر زید امام شد و بعد لحظه ای گناه کرد و بلافاصله توبه کرد، در همان لحظه گناه امام هست و ظالم هم هست و چون آیه این را نفی کرده است، معلوم می شود که زید از ابتدا امام نشده بوده است.
۵. از آنچه درباره زید مطرح شد، معلوم می شود که مراد آیه آن است که اگر کسی آنما هم متلبس به ظلم باشد، حق تصاحب منصب امامت را ندارد.

ما می گوئیم :

- (۱) اولاً: اینکه امامت امر مستمری است، مدعایی است که دلیلی بر آن اقامه نشده است.
- (۲) ثانیاً: از آنچه درباره زید آوردیم، معلوم می شود که در طول دوره امامت، نباید یک لحظه هم فردی که امام شده است، مرتکب ظلم شود، ولی معلوم نمی شود که اگر قبل از تصدی امامت، کسی مرتکب ظلم شده است، نباید امام باشد.

۱. منهاج الوصول، ج ۱ ص ۲۱۷



جوابی دیگر:

ما می‌گوییم:

(۱) در مجموع دلیل سیزدهم و چهاردهم که تمسک به آیات شریفه بود، اگر به مقدمه ای ضمیمه شوند، قابل قبول هستند:

(۲) مقدمه مذکور آن است که «هر معنایی که از الفاظ قرآن می‌فهمیم، معنای حقیقی آن الفاظ است»

(۳) مقدمه مذکور قابل پذیرش نیست چراکه اصالة الحقیقة در فهم مراد به کار می‌رود و نه در فهم حقیقی بودن مراد. و در جریان این اصل فرقی بین قرآن و غیر قرآن نیست.

(۴) أضف إلی ذلك اینکه روایت نبوی، مرفوعه از اهل سنت است و قابل احتجاج نیست و روایت هشام بن سالم هم چندان دلالت روشنی بر مدعا ندارد. چراکه در روایت هشام می‌خوانیم:

«من عبد صنماً او وثناً لا یكون اماماً» و تصریح که «آن دسته عبادت کرده اند و اینک عبادت نمی‌کنند» تا اطلاق ظالم را بر ما انقضی عنه المبدء بدانیم. ولی در روایت تفسیر برهان با توجه به اینکه پیامبر فقط خود و امیر المومنین را خارج کرده اند، معلوم می‌شود که بقیه مسلمانان، داخل در اطلاق آیه هستند و لذا روایت ظهور در آن دارد که ظالم در ما انقضی عنه المبدء استعمال شده است.

جمع بندی ادله اعمی‌ها:

در میان ادله قائلین به «وضع مشتق برای اعم از متلبس و ما انقضی عنه المبدء» دلیل قانع کننده ای یافت نشد.

ادله قائلین به «وضع برای خصوص متلبس»:

اول و دوم

مرحوم آخوند به عنوان اولین و دومین دلیل به تبادر و صحت سلب اشاره کرده و می‌نویسند:

«و يدل عليه تبادر خصوص المتلبس بالمبدء في الحال و صحة السلب مطلقاً عما انقضی عنه كالتلبس به في الاستقبال و ذلك لوضوح أن مثل القائم و الضارب و العالم و ما يرادفها من سائر اللغات لا يصدق على من لم يكن متلبساً بالمبادئ و إن كان متلبساً بها قبل الجری و الانتساب و يصح سلبها عنه كيف و ما يصادها بحسب ما ارتكز من معناها في الأذهان يصدق عليه ضرورة صدق القاعد عليه في حال تلبسه بالعود بعد انقضاء تلبسه بالقيام مع وضوح التضاد بين القاعد و القائم بحسب ما ارتكز لهما من المعنى كما لا يخفى.»^۱



توضیح :

۱. متبادر از مشتق، خصوص متلبس است.
۲. می توان از غیر متلبس، مشتق را حقیقتاً نفی کرد و مثلاً به کسی که قبلاً قائم بوده و الآن نیست، گفت: «او قائم نیست»
۳. شاهد صحت سلب آن است که: در نظر عرف قائم و قاعد متضاد هستند (قابل جمع نیستند) و در عین حال می توان به کسیکه قبلاً ایستاده بوده و الآن نشسته است گفت: «او قاعد است»
ایشان سپس اشاره می کنند که می توان همین شاهد را به عنوان دلیل سوم بر شمرد:

سوم

«و قد یقرر هذا وجهها علی حدة و یقال لا ریب فی مضادة الصفات المتقابلة المأخوذة من المبادئ المتضادة علی ما ارتکز لها من المعانی فلو کان المشتق حقيقة فی الأعم لما کان بينها مضادة بل مخالفة لتصادقها فیما انقضی عنه المبدأ و تلبس بالمبدأ الآخر.»^۱

توضیح :

۱. [مرحوم میرزای رشتی] این شاهد را به عنوان دلیل سوم بر شمرده و می فرماید:
۲. قائم و قاعد - که از قیام و قعود که با هم متضاد هستند، اخذ شده اند - قطعاً با یکدیگر تضاد دارند (بنابر معنایی که از آنها در ذهن عرف وجود دارد).
۳. در حالیکه اگر مشتق حقیقت در اعم بود [و می شد به کسی که سابقاً ایستاده بود و الآن نشسته است، گفت: «او قائم است و قاعد است»]، در این صورت بین قائم و قاعد تضاد نبود چراکه با یکدیگر قابل جمع بودند و صرفاً با یکدیگر مخالف بوده و غیر هم بودند.

